

نقد کتاب ندبه، اثر بهرام بیضایی

دلیر

دقیقه مطالعه · ۱,۵۸۱ کلمه · ۲۹ مهر ۱۴۰۵ ۸

نه زن - صیحه زنان- می ریزند روی سکو؛ گونه می خراشند و بر سر و سینه می زنند و گریبان چاک می دهند؛ »

«عزاداری

و این آغاز نمایشنامه ندبه است. نمایشی در رثای مشروطه و تعزیه ای برای مشروطه بانوهای ایرانی. زنانی که پس از گذشت بیش از 110 سال از «حکومت قانون» هنوز از «جنس ضعیف» به «شهروندی» با حقوق برابر با مردان در نیامده اند. به جرات می توان گفت ندبه مهمترین اثر ادبی است که در بازه زمانی مشروطه می گذرد. اثری درخشان .از بهرام بیضایی که بعد از چهل و پنج سال هنوز تازگی خود را حفظ کرده

داستان از لحاظ زمانی و مکانی در دوره تحولات مشروطه پرداخته است و برشی است از هرج و مرج حاکم بر جامعه و بدبختی مردم ایران در این بزنگاه تاریخی که به توپ بستن مجلس ختم می شود. ماجرا در یک فاحشه خانه اتفاق می افتد. یعنی جایی که از هر قشری مشتری دارد. از شاگرد دارالفنون گرفته تا بزاز و حاجی ساعتی و دواچی .و میر نداف و ملا های ریا کاری که بنا به اقتضای شغل از در پشتی می آیند و می روند

در حیاط این خانه، بحث های سیاسی بین هواداران و مخالفان مشروطه رخ می دهد و زنان شاغل هم به هواداری از مشتریان خود، به هواداری یا مخالفت با مشروطه موضع گیری می کنند. زنانی که هیچ ارتباطی با جهان بیرون .از خانه، غیر از همین مردان مشتری ندارند

شخصیت اصلی داستان، زینب است. دختری که توسط پدر و نامزدش، جوانی به نام عبیدالله، به این خانه آورده شده است. عبیدالله و پدر، زینب را به مبلغی فروخته اند تا برای نامزد شیرینی خورده که میخواهد به قزاق ها بپیوندد، زین و برگ و اسلحه ای خریداری کنند. گلباجی، خانم مدیر خانه، نامش را به غمزه تغییر می دهد تا زینب .بفهمد که آنجا کجاست و او چکاره شده است

در انتهای داستان، زینب متوجه می شود که عبدالله روستای خودشان را به خاک و خون کشیده و آنقدر کشته و که حساب از دستش در رفته است. به هوا خواهی مشروطه طلبان در می آید. دل به مهر شاگرد دارالفنون می بازد، تا جایی که هیچ مشتری دیگری را نمی پذیرد. پس از فرار شاگرد دارالفنون به عثمانی، زینب به انتقام تمام کشته شده های بیگناه، تیری به نامزد سابقش که اکنون در زمره قزاق ها شده، می زند. زینب کشته می شود، ولی «.!در همه شهر می پیچد که «کار مملکت به جایی رسیده که زنی در روز روشن جلوی دیده همگان، قزاق میکشد

***

از نظر فرم نمایشنامه، داستان از دو بخش اصلی تشکیل شده، در بخش اول زنانی درحال عزاداری، نوحه خوانی و مرثیه سرایی هستند. و تا انتهای اثر همواره می آیند و می روند و برای زینب مویه می کنند. در بخش دوم داستان .گلباجی و زینب و عشرت کده است و ماجراهایی که درون آن رخ میدهد

اما لایه های زیرین داستان، بسیار غنی تر از ماجراهای عشرت کده و زنان شغل آن است. بیضایی در این داستان، از زمان و تاریخ خاصی سخن نمی گوید، اما از اتفاقاتی که در داستان به آن اشاره می شود، اتفاقاتی نظیر ماجرای جهانگیر خان، قتل طلبه عبدالحمید و مانند اینها، می توان پی برد که داستان در حول و حوش استبداد صغیر و .ماجراهای به توپ بسته شدن مجلس می گذرد

نوشتن داستانی در این دوره زمانی ملتهب و پر ماجرا، کاری به غایت سخت و پیچیده است. تمم اینها را در کنار قرینه سازی ماجرای داستان با اشاراتی به ماجرای کربلا و ظلم و ستمی که به مردم کوچه بازار می شود و قیاس آن با داستان های عاشورا، قرار دهید تا به اوج هنر بیضایی در فضا سازی، پی ببرید.

بیضایی از فرم تعزیه خوانی برای روایت استفاده کرده است. تا حد امکان از صحنه پردازی نمایش کم کرده و سهم بازی ها را افزایش داده است. بار فضا سازی را بر دوش دیالوگ ها نهاده و با یک صحنه خالی که تنها از سکویی گرد ساخته شده، کار را جلو می برد. استفاده از نام زینب هم غربت زینب کبری و رنج و مصیبت هایش را از همان ابتدا (در شکل بیرونی) تداعی می‌کند و مرثیه دائمی زنان، حزن انگیزی و وحشت خاصی به نمایش می دهد. به طوری که خواننده از ابتدا تا انتهای ماجرا در انتظار ضربه نهایی به سر می برد.

به جای آنکه همان اول نقد اجتماعی داستان را به خورد مخاطب بدهد، آن را به پس پرده می برد تا هم از جایگاه نصیحت کننده دور شود و هم به خواننده مجال استفاده را به اندازه توانش دهد. گاه ماجرا را به زبان طنز بیان می کند و گاه با کنایه. گاه از در استعاره وارد می شود و گاه به شیوه شعرا عاشقانه سخن سرایی می کند.



نمایی از اجرای ندبه در تالار وحدت

:چند نمونه از متن را بخوانیم تا بهتر به هنر این استاد یگانه پی ببریم

شاگرد دارالفنون: چشمانت عیاری است، که لباس شبروی پوشیده و گیسوانت دام راهزن، وقتی شانه می کنی ناله ها را نمی شنوی؟

!در خیابان حرف هایی است؛ عدالت خانه ملی، دارالشورای مبارکه و امروز کلمه عجیبی شنیدم: قانون

ما اهل ولایت هر از بر نمی دانیم. هر روز یک فوج می ریزند ولایت و می چاپند، خجالت است هر دختری که فوج قبل کارش را نساخته بود می برند هزار بلا سرش می آورند و ما نمی دانیم چرا؟ پدر صلواتی ها آخر دفعه فحش !!!بدی هم می دادند؛ بی ادبی است، می گفتند مشروطه چی

گریه چه درمان می‌کند؟ جان به تن زینب می دهد؟ برای خودتان گریه کنید که مانده اید، که زنده اید، که مرد به دنیا می آورید! که می زایید، این همه شر! این همه بی صفتی! قاتلان را شما زاییدید. زورگویان را شما زاییدید.... گریستن تا کی؟ گریه قحطی را برانداخت؟ گریه برای ما نان شد؟ گریه طاعون و مشمشه را درمان کرد؟

.از این دست جملات در کتاب زیاد است. باید خواند و لذت برد

***

همانطور که گفته شد، داستان در یک فاحشه خانه می گذرد، اما نه هر فاحشه خانه ای، بلکه مکانی که به گفته گلباجی یتیم خانه نام دارد و زنانی بی پناه را -غالبا به زور- در آن مشغول به کار می کنند. اگر زنان اثر را بنا به اسطوره شناسی، استعاره ای از خاستگاه و مولد بودن و مرد را عامل قدرت و حکومت بدانیم، پس زنان و به خصوص زینب .به عنوان شخصیت ویژه در بین زنان اثر، استعاره ای از وطن می باشد

وقتی زن نماد میهن و فاحشه خانه نماد کشور باشد، پس طبیعی است که مردان نیز در جایگاه متجاوزان و زورگویان :باشند. به دیالوگ های زیر از زبان گلباجی دقت کنید

دخترها گوش تان را ببندید! به ما چه مربوط که سلطانی حرّیت داده و سلطان دیگر پس می گیرد؟ شما به فکر کار خود باشید.... آقایان، نوبت کیست؟

ساکت - هان چه شد؟ زمین نشکافت. دیدی خدا ه با ماست؟ بیا آقا؛ نوبت شماست. فقط ملاحظه اش را بکنید؛ !تازه کار است

جالب آنکه از همه اقشار، حتی آنان که مانند جهانگیر خان صور اسرافیل، درد مملکت را دارند، همه مشتری این .روسپی کده اند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

.در جایی دیگر به استفاده ابزاری حکومت از دین و از توده مردم می پردازد

خبر از راوی است که جماعت ورامینی را پلو داده و عرق خوراندند! در توپخانه فریاد می کردند ما طالب قرآنیم !مشروطه نمی خواهیم

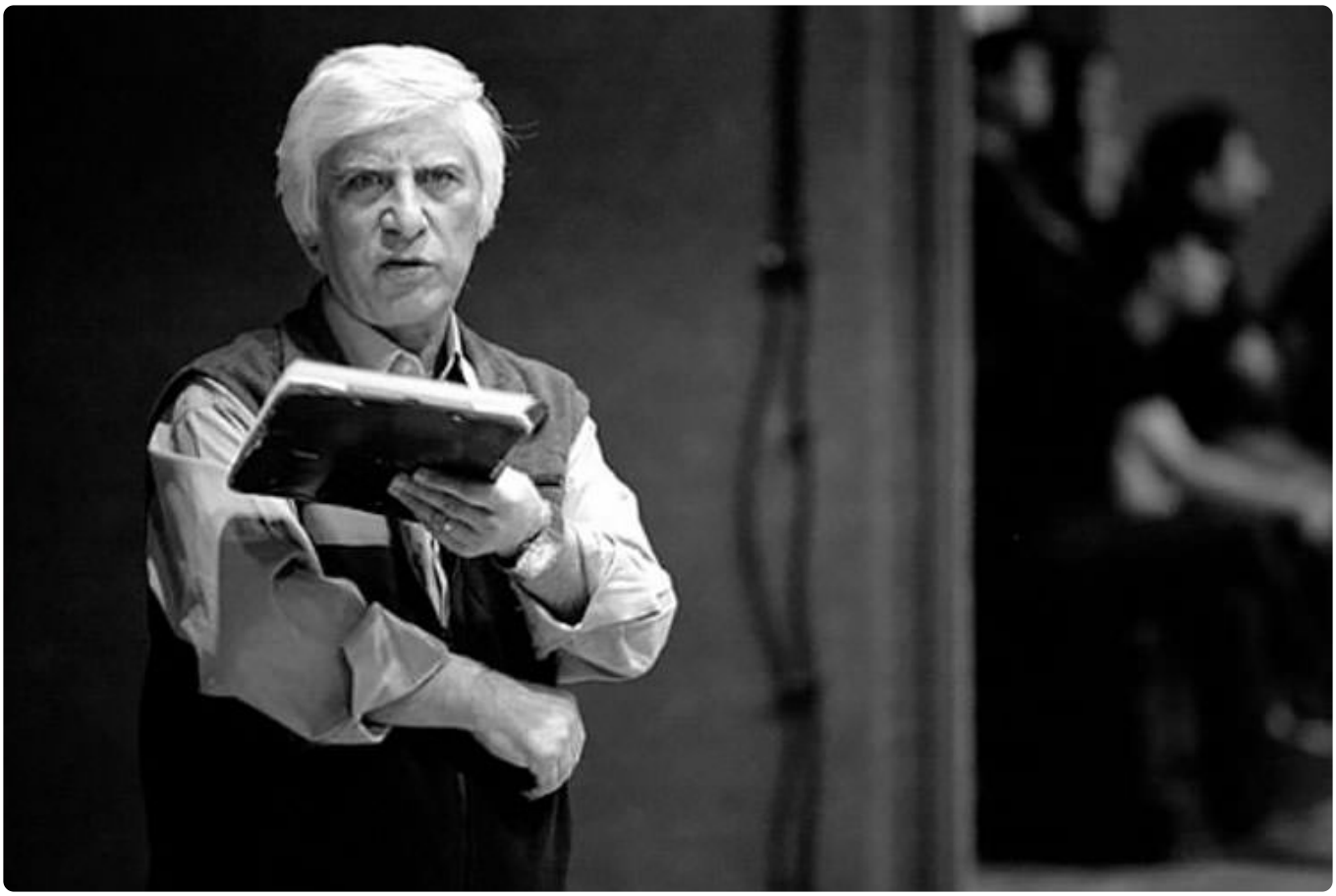
در این قاب و چارچوب است که زینب که استعاره ای از میهن باشد، به پاکی خود اصرار می ورزد و می گوید: «یک «قشون از شما هم که بر من بگذرد باز من پاکم

جلوی قزاق هایی که برای تخریب روسپی کده آمده اند، می ایستد و فریاد بر می آورد که « ما اینجا نان می خوریم، « ...نان ما را نبرید یا اول از روی نعش ما بگذرید

اینجاست که هنر بیضایی نمایان می شود: ندبه در واقع یک تعزیه زنانه است. در دوره قاجار، زنان هیچ حقی از خود نداشتند و حتی جنس دوم خطاب می شدند و در نهایت فقط وسیله ای بودند برای اثبات ناموس مردان. متاسفانه این تفکر تا کنون هم ادامه دارد. در همان دوران چه ماجراهایی از بلاهایی که بر سر زنان در طول تاریخ .آمده روایت شده است و جالب آنکه تمام ماجرا از جانب مردان بوده و زنان حتی سهمی از آبرو برای خود نداشتند

در این بستر است که بیضایی بستر را عوض کرده و با روایت داستان از جانب زنان، مطالبه گر سهم زنان می شود. نامزد و پدر زینب، باعث و بانی بلاهایی هستند که بر سر زینب آمده. مردان هستند که باعث خرابی مملکت شده .اند . اتفاقی که اصل کنش گری را در دورهی انفعال و سرکوب زنان، معنی می‌کند

***



بهرام بیضایی در جلسات تمرین

بیضایی همواره اصرار غریبی بر حضور و بازگشت نمادین و معنوی انسان های درستکار و مبارز دارد. فیلم مسافران .را به خاطر بیاورید که چگونه جشن بازگشت افراد کشته شده برگزار شد. یا چریکه تارا

:در ندبه هم زینب بعد از تکه تکه شدن دوباره باز می گردد و پیام خودش را به گوش می رساند

!گلباجی : ابله، گمان نکن که کشتگان مرده اند! آن ها با غرور و جبروت بر می گردند

زینب: چقدر عبرت در این عروسک هاست، و ما از عروسک کمتریم. آنها مرده بودند و زندگی می کردند، ما زندگی .می کنیم و مرده ایم

در میان جملات تکان دهنده نمایشنامه ندبه، جمله زیر را بتوان به عنوان پایانی بر این مطالب برگزید. آنگاه که :منشی صاحب جمع می گوید

بنده دلم پیش مشروطه است، ولی رزقم از استبداد می رسد. نمی دانم چه بگویم. نمی توان دل به دریا زد تا پای .در گل است. مرد آن ها بودند که یکسره کردند